

فصل دوم : مقدمات حکمت

بحث دوم بحث از مقدمات حکمت است؛ بعد از این که ثابت شد که دلالت اسم جنس و مطلق بر اطلاق، دلالت لفظی وضعی نیست - بخلاف عام که خود ادوات عموم مثل «کل» بر عموم و شمول دلالت دارد - اسم جنس وضع شده است برای ذات طبیعت و ماهیت مهمله و اطلاق نسبت به افرادش مدلول لفظ اسم جنس نیست - البته برخلاف قول قدما - و حتی کسی که اطلاق لحاظی را ثبوتاً معقول می دانست در عین حال در مقام اثبات قائل بود که اسم جنس و مطلق بر این هم وضع نشده است بلکه برای ماهیت مهمله وضع شده است و هم خصوصیت تقیید و هم خصوصیت اطلاق لحاظی خارج از معنای اسم جنس است و این نظر که برخلاف نظر قدما است از زمان سلطان العلماء^(۱) وارد علم اصول شده است و از آن تاریخ به بعد معمولاً آن را قبول دارند که دلالت اسم جنس و مطلق بر اطلاق، دلالت لفظی وضعی مثل عام نیست و نمی توانیم از لفظ اسم جنس وضعاً اطلاق را بفهمیم پس دلالت بر اطلاق دال دیگری می خواهد که این دال هم باید کلی و نوعی باشد زیرا که همه جا از مطلق اگر قید نباشد اطلاق را می فهمیم مثل (احل الله البیع) و غیره پس قرینه نوعیه عامه و دال نوعی نیازمندیم و از این روست که وارد این بحث شده اند و کسانی که حرف قدما را قبول نداشتند بعد از رد حرف آنها قرینه عام نوعیه را بیان می کنند که اسمش را مقدمات حکمت گذاشتند و گفته اند که کاشف از این اطلاق و عدم القید مقدمات حکمت است و این مقدمات حکمت غالباً در خطابات متکلمین موجود است البته در عدد مقدمات حکمت اختلاف شده است برخی آنها را سه تا و برخی چهار تا و برخی پنج تا از مقدمات را ذکر کردند.

قبل از دخول در شرح این مقدمات، مرحوم شهید صدر(رحمه الله)^(۲) يك بحث مقدماتی مهم را در اینجا مطرح می کند که طبیعت این نوع دلالت را - که لفظی نبوده و عام است - مشخص می کند ، یعنی يك بحث در خود آن مقدمات و عدد آنها است که خواهد آمد و يك بحث هم در این است که این، چه نوع دلالتی است و سنخ این دلالت

۱. اصول الفقه (مظفر - محمد رضا - طبع اسماعیلیان).

۲. بحوث فی علم الاصول، ج ۳، ص ۲۱۱.

چیست و فرقی با دلالت لفظی وضعی کدام است و این بحث از ابتکارات مهم مباحث الفاظ در علم اصول است که بحث تحلیلی است در این نکته که نوع و کیفیت دلالت چیست؟ و این از مباحث مهم است که در تشخیص نوع دلالت و نکته آن است و دارای آثار و ثمرات و کاربرد زیادی هم نیست .

شهید صدر(رحمه الله) می فرماید : در این که ملاک و نوع دلالت مقدمات حکمت بر نفی قید ثبوتاً و اثبات اطلاق ، چیست دو تصور و دو مسلك قابل ذکر است.

۱- مسلك اول : این است که این دلالت از نوع دلالات تصدیقی و ظهورات حالی و سیاقی متکلم است یعنی ظاهر حال متکلم در مقام مخاطب جدی این است که می خواهد تمام مراد خودش را در حکمی که بیان می کند با شخص آن خطاب بیان کند که اگر در موضوع و یا متعلق خطابش قیدی باشد آن را بیان می کند و اگر آن مقدمات حکمت تمام باشد از آن سکوت نمی کند و به عبارت دیگر همچنان که متکلم جایی که قیدی در حکمش آورده است و آن را می خواهد و در مراد جدی اوست یعنی (ما قاله یریده) و الا جداً خلاف ظاهر حال متکلم است و شبیه به کذب یا لغو در کلام است که مخالفتش اشد است همچنین اگر قیدی را نگوید، در عالم مراد جدیش هم نیست (ما لم یذکره لا یریده) و این دو، ظهور حالی تصدیقی است البته (کل ما ذکره یریده) این خیلی ظهور اقوایی است به جهت وجود لفظی که وضعاً و تصوراً و استعمالاً بر آن دلالت دارد و خیلی تخلف کرده است که از شان مخاطبه جدی نیست و لذا گفته شده است که دلالات تصدیقی کاشف از مراد در موارد دلالات وضعی اقوی است از اطلاقات که ظهور حالی است در این که چیزی که در مرادش هست و آن را می خواهد نمی گوید و این هم خلاف ظاهر است چون در مقام بیان است و باید همه قیود مشخص آن حکم را بیان کند که اگر باشد و بیان نکرده است، از این ظهور تخلف کرده است و همواره این ظهورات تصدیقی حالی - چه اثباتی و چه سلبی - در باب ظهورات حجت است زیرا همیشه آنچه که حجت است ظهور تصدیقی است بر مراد جدی نه مجرد دلالت تصویری وضعی . بنابراین در این اسم، لفظ دلالت نمی کند که قید در مراد متکلم نیست بخلاف فرض دلالت لفظی مثل عام و یا طبق قول قدما که لفظ دال بر نفی قید می باشد لیکن در مقدمات حکمت لفظی دال بر نفی قید نیست ولی زمانی که مقدمات تمام باشد آن ظهور حالی وجود دارد و در حقیقت در دلالات وضعی هم

دلالت تصویری وضعی به تنهایی کافی نیست بلکه باید به ظهور حالی منتهی شود - که گفتیم - و این ظهور حالی تصدیقی است که ظهور و حجت است بر مراد متکلم و آن دلالت وضعی تصویری سبب می شود که این ظهور حالی اقوی بشود همانگونه که شرح دادیم . بنابر این حاصل مسلك اول این است که دلالت اطلاق ، يك دلالت تصدیقی جدی محض بر نفی وجود قید در مراد متکلم است که مقدمات حکمت و آن ظهور حالی کاشف از آن است . به این ترتیب وقتی در کلامی مقدمات تمام شد ظهور تصدیقی شکل می گیرد و کشف می کند که قیدی وجود ندارد و لازمه این ظهور حالی نفی آن قید در عالم ثبوت و مراد متکلم است و این دلالت تصدیقی محض است شهید صدر(رحمه الله) در اینجا اشکالی را مطرح می کند و به آن جواب می دهد.

اشکال : در اینجا این ظهور تصدیقی را از چه چیزی درست کردید ؟ از این که اگر مقید مراد بود يك چیز اضافی در شخص حکمش بود که آن را ذکر نکرد و این خلاف آن ظهور حالی و یا نقض غرض است و لذا می گوئیم پس آنچه ذکر نشده در مراد ثبوتی نیست و تمام آنچه را که در مراد هست آن را ذکر کرده است حال اشکال می شود که این در صورتی است که اراده اطلاق اضافه بر معنا و مدلول اسم جنس نباشد با این که در طبیعت مطلقه ما اطلاق را می خواهیم که لحاظ قیدی با ماهیت مهمله نشده باشد و این هم خصوصیت اضافی در اطلاق است که داریم; حال یا در ملحوظ; بنابر اطلاق لحاظی و فنای بالفعل ماهیت در افرادش که این سعه و اطلاق و فنای فعلی در تمام افراد در معنای اسم جنس نیست و یا همان عدم لحاظ قیدی با لحاظ ماهیت که اگر مقید مراد نباشد و مطلق مراد باشد این عدم لحاظ قید هم در مراد متکلم به اضافه بر ماهیت مهمله و معنای اسم جنس موجود است پس اگر مطلق هم مراد جدی بود يك خصوصیت اضافی موجود است که بیان نکرده است.

نتیجه اینکه، نسبت این ظهور حالی به اراده اطلاق و اراده تقیید، علی حد واحد است و هم مقید اضافه بر ماهیت مهمله قید وجودی دارد و هم مطلق قید وجودی اضافی - بنابر اطلاق لحاظی - و یا عدمی دارد که بیان نشده است پس نمی توان با مقدمات حکمت قید را نفی کنیم زیرا اگر بخواهیم حدود و قید را نفی کنیم که این معلوم البطلان است که ثبوتاً موضوع یا متعلق حکم، یا مطلق است و یا مقید ، و اگر بخواهیم خصوص اضافه قید را نفی کنیم در مقابل اضافه ای که در اطلاق موجود است وجهی ندارد و ترجیح بلا مرجح است و مجمل

می شود و مثل جایی است که می دانیم با عالم قیدی است یا قید عادل و یا قید خادم الناس که نمی شود با اطلاق یکی را در مقابل دیگری نفی کنیم بلکه از این جهت مقدمات حکمت اقتضائی ندارد چون که می دانیم ظهور مذکر و مقدمات حکمت تخلف شده است .

سپس ایشان سه جواب به این اشکال داده اند: (۱) مبنی بر مبنای خود ایشان است که ملحوظ طبیعت مهمله با مطلقه و لا بشرط قسمی یکی است که لا بشرط، لحاظش مجرد است اما ملحوظش همان ذات ماهیت و ماهیت مهمله است که در مقیده هم موجود است و آنچه لازم است بر متکلم مربوط به عالم ملحوظ یعنی معنای لفظ است که معنایی در عالم ثبوت اضافه نداشته باشد که از آن ساکت شده باشد اما اینکه بلحاظ وجود ذهنی خصوصیتی یا قیدی وجود داشته باشد ربطی به معنای لفظ ندارد و عدم ذکر آن، تخلف از ظهور حالی مذکور نیست و عدم لحاظ قید که خصوصیت مطلق است طبق این مبنی جزء ملحوظ و معنا نیست تا اینکه نگفته باشد پس اراده مطلق، مؤونه اضافی ندارد برخلاف اراده مقید .

به عبارت دیگر قبلا گفتیم که نسبت بین مطلق و مقید از نظر ملحوظ طبق این مبنا اقل و اکثر است هر چند از نظر لحاظ و نفس وجود ذهنی متباینین هستند بنابراین طبق این مبنا پاسخ این اشکال خیلی راحت است ولی طبق مبنای کسی که اطلاق را لحاظی می داند و اطلاق و سعه را در ملحوظ می بیند که امری زائد بر طبیعت مهمله است - که معنای اسم جنس است - مثل مرحوم آقای خوپی (رحمه الله) طبق این مبنا هم مطلق و هم مقید مونه و ملحوظ اضافه دارند و ظهور حالی مذکور نسبتش به هر دو علی حد واحد است زیرا که هر دو معنای اضافی دارند که بیان نشده است.

۲- جواب دیگر که طبق مبنای اطلاق لحاظی هم صحیح است آن است که ملحوظ اضافه بر ماهیت مهمله که اطلاق هم دارد ملحوظی تصویری است و از شئون مراد استعمالی است نه مراد جدی یعنی در مراد استعمالی و استعمال لفظ اسم جنس برای اخطار تصور در ذهن مخاطب، در مطلق هم، بیش از ماهیت مهمله خصوصیتی موجود است که بیان نشده است اما بلحاظ مراد جدی که مدلول مقدمات حکمت است و مدلول تصدیقی جدی از حکم را مشخص می کند که آیا قید در موضوع و یا متعلق حکم اخذ شده است یا خیر؟ لحاظ سعه و اطلاق ماهیت و عدم آن در موضوع یا متعلق حکم دخیل نیست چون که طبیعت موسعه و مطلقه در خارج موجود نیست و مصداق دیگری

برای ماهیت و اسم جنس نیست و موضوع یا متعلق احکام بلحاظ صدق در خارج لحاظ می شوند که بر این مرحله اطلاق ذاتی - که در ماهیت مهمله است - کافی است و نیازی به اخذ ماهیت موسعه در موضوع یا متعلق حکم نیست و این بدان معنا است که به لحاظ مدلول جدی که مقدمات حکمت از آن کشف می کند اگر مراد متکلم اطلاق باشد خصوصیتی زائد بر ماهیت مهمله که معنای اسم جنس است جود ندارد که نگفته باشد برخلاف این که مراد متکلم مقید باشد و باز هم نسبت میان دو احتمال نسبت اقل و اکثر خواهد بود .

۳- جواب سوم: این است که اگر کسی نکته جواب دوم را هم نپذیرد گفته می شود که در این جا بالدقه هر چند هر دو احتمال - اطلاق و تقیید - قید زائد بر طبیعت مهمله را - که مدلول اسم جنس است - دارند ولیکن این دو قید عرفاً و خارجاً علی حد واحد نمی باشند تا که اجمال پیش بیاید و مانند تردد میان دو قید عالم عادل و عالم خدوم مثلاً نیست که هر دو وجودی هستند و موجب اجمال می شود بلکه از نظر عرف قید اطلاق اخف مونه است و یا عرفاً اصلاً موونه ای نیست و مغفول عنه است چون که از حیث نتیجه عملی و صدق در خارج اطلاق و سعه ماهیت با ماهیت مهمله یکی است و تقیید یا تغییری به بار نمی آورد و لذا عرف این را کلاً تقیید می داند و تخلفی از ظهور حالی در آن نمی بیند و شبیه این مطلب در باب دلالت اطلاق امر بر وجوب هم گفته شده است که اگر معنای امر جامع طلب باشد نه خصوص طلب وجوبی از اطلاقش طلب وجوبی استفاده می شود زیرا که اضافه وجوب بر جامع طلب شدت طلب است که از سنخ خود طلب است که مدلول امر است پس کانه اضافه بر آن موونه ندارد بخلاف استحباب که جامع طلب در آن مقید به ترخیص در ترك است که اگر بود باید بیان و ذکر می شد بنابراین قائلین به اطلاق لحاظی هم می توانند با مقدمات حکمت و آن ظهور حالی قید را نفی کرده و اطلاق را ثابت نمایند .